هو العلیم

معنای کراهت و عدم رضایت پروردگار از بندگان

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۳۱ -

مجلس نهم

بیانات

آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبىالقاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

حُجَّتِى يا اللَه فِى جُراتِي عَلَى مَسئَلَتِك مَعَ اتيانِي مَا تَكرَهُ، جُودُك وَ كرَمُك، وَ عُدَّتِي فِى شِدَّتِي مَعَ قِلَّى حَيائِى، رَافَتُك وَ رَحمَتُك

ای پروردگار جرأتی که دارم بر سؤال از تو در عین این‌که معصیت تو را می‌کنم و آن‌چه که مورد کراهت و عدم رضایت تو است انجام می‌دهم، [این جرأت] به واسطه حالتی است که [آن حالت] به واسطه ادراک و شعور من نسبت به تو [بوجود آمده است.] آن شعور و ادراک، ادراک جود، بخشش، کرم و بزرگواری تو است. این ادراک من است که به

من جرأت بخشیده که بیایم از تو سؤال کنم اگر این ادراک را نداشتم و این صفت در من نبود، غلط می‌کردم بلند شوم بیایم پیش تو و از تو درخواست کنم با این همه مخالفتی که کردم.

خیلی رو می‌خواهد یک کسی بیاید و علیه شخصی هر کاری دلش می‌خواهد بکند و بعد بیاید [از او] تقاضا هم بکند! آقا این کار را بکن، این دیگر خیلی جسارت می‌خواهد، به این نحو خب قابل توجیه نیست. ولی آن حالت و صفتی که دارم و آن ادراکی که از تو دارم مرا نسبت به این سؤالم جسارت می‌بخشد، جرأت می‌دهد. آن‌چه را که برخلاف تو انجام می‌دهم سهل می‌نماید، خیلی جلوه نمی‌کند. خیلی عجیب است ها که رحمت و مغفرت پرودگار [باعث جرأت انسان می‌شود،] خب خیلی خوب است این طور.

یک وقت ما کوچک بودیم یعنی از الآنمان کوچکتر بودیم، نمی‌دانم از الآنمان کوچکتر بودیم یا بزرگتر، این دیگر قیاسش با مسائل دیگری است. گاهی اوقات انسان هرچه بر سنش اضافه می‌شود

ولی کوچکتر می‌شود، توقّعات او به [توقّعات] اطفال اشبه می‌شود! سن او دارد می‌رود بالا ولی به همان مقدار که سن می‌رود بالا توقّعات بچّگانه‌تر می‌شود! می‌گویند یک لری شنیده بود که بادمجان این خصوصیات را دارد و این چیزها را دارد. گفت برویم ببینیم بادمجانی که اوصافش را این قدر می‌گویند چیست؟ اتفاقاً آمده بود در بازار، آن موقع آلو هم بوده، آن [فروشنده] هم دید که این لر است، گفت این آلو را به جای بادمجان به او بفروشیم! کی به کی است؟! می‌گوییم این بادمجان است. خلاصه یک کیلو آلو گرفت و رفت. این آلو هم اوّلش بود، گس و ترش بود و همچنین خوشش نیامد! یکی دو ماهی گذشت گفت خب حالا برویم حتماً بادمجان رسیده دیگر، [قبلی که] ترش و گس بود. حالا دیگر باید رسیده باشد و خوشمزه باشد. آن موقع دیگر بادمجان آمده بود ولی تلخ بود گفت: بادمجان دارید؟ گفتند: بله این بادمجان است. گرفت و برد دید این چقدر تلخ است! گفت خاک بر سرت کنند هرچه از سنّت می‌گذرد تلختر و بی‌مزه‌تر و منفورتر می‌شوی. حالا این آدمیان دوپا و اشبه به چهارپا!

گاهی اوقات هرچه از سنشّان می‌گذرد عین آن بادمجانی که آن لر گرفته بود تلختر می‌شوند و آن صفا تبدیل به کدورت و آن صداقت تبدیل به دروغ و آن یکرنگی تبدیل به فرعونیت و خودمحوری و انانیتی که چه بگویم!

یک عبارتی امام سجاد علیه السّلام دارند این عبارت را باید قاب کرد، رفقا قاب کنند و در منزلشان بگذارند. آن عبارت این است که خدایا (من عین متن عربی را در ذهنم نیست) دوستان پیدا کنند، ظاهراً در دعای روز عرفه‌ی حضرت باشد، چون حضرت [سجاد علیه السلام] یک دعای روز عرفه هم دارند. خدایا به آن مقداری که مرا در میان مردم عزیز و بلندمرتبه و معروف و صاحب نام می‌گردانی به همان مقدار مرا در خودم ذلیل و پست و منحطّ و سرکوفته در درون خودم بگردان. خیلی این دعا دعای عجیبی است، خیلی.

خدا نکند که موقعیت انسان در میان افراد باعث بشود که در درون خود هم بالا برود! یعنی انسان بالاخره یک جایگاهی برای خودش تصوّر می‌کند هر

کسی وقتی که تنها بنشیند چراغها را هم خاموش کند دور و بر او هم کسی نباشد، افرادی که بیا و برو و بَه بَه و چَه چَه و صلوات بفرست و اینهایی که انسان را می‌برند تا دم جهنّم و یک لگد می‌زنند و انسان را با سر می‌اندازند در جهنّم و بعد می‌گویند خوش آمدی! خوش آمدی که ما مأموریت خود را انجام دادیم و تو را تا آن قدم آخر همراهی کردیم و تو را با مغز به آن قعر جهنم انداختیم! این عبارتهایی که من می‌گویم عبارتهای مرحوم آقا است که نقل می‌کنم از خودم نمی‌گویم عین این عبارتها را ایشان در یک همچنین زمینه‌هایی می‌فرمودند می‌اندازند و بعد برمی‌گردند و عین خیالشان هم نیست که با انسان چه می‌کنند با سعادت و عاقبت انسان چه می‌کنند خبر ندارند، می‌برند.

یک شخصی آمده بود پیش ایشان و تقاضای خلافی داشت که ایشان برای او یک کاری بکند و کار خلاف بود. من دیدم ایشان دارند به او می‌گویند آقای فلان! بنده با شما همراهی و مصاحبت می‌کنم و با شما رفیق طریق خواهم شد ولی تا دم جهنّم! از دم جهنّم به بعد راهمان را جدا می‌کنیم! شما در آن‌جا

تشریف می‌برید و برای بنده جای دیگری در نظر گرفته شده است، به آن‌جا خواهم رفت، ولی تا دم در جهنّم در خدمت شما خواهیم بود اگر مایل هستید. یعنی:

برو این دام بر مرغ نگر نه ❊❊❊ که عنقا را بلند است آشیانه

ما اهل جهنّم نیستیم و تقاضایی که شما می‌خواهید از ما بکنید، بروید از کس دیگری این تقاضا را بفرمایید.

این افراد در دنیا می‌آیند و با انسان همراهی می‌کنند و آدم را می‌اندازند در جهنم! آدم وقتی که چراغ را خاموش کند، از این بادمجان دور قاب چینها، این رهزنان دل و دین، اینها را هم از خود دور کند، لختی به خود بیاندیشد و به وضعیت و موقعیت خودش فکر کند! ببیند که کیست؟ جدای از این هیاهوها، جدای از این مجالس، جدای از این بیا و بروها، آدم می‌تواند خودش را بیابد. آدم می‌تواند خودش را درک بکند، می‌تواند بفهمد چند مرده حلاج است؟! می‌تواند بفهمد تا کجا پای کار

ایستاده؟ اینها را همه را می‌تواند احساس کند، می‌تواند احساس کند.

حالا آن وقتی که انسان می‌افتد در اجتماع، می‌افتد در سلام و علیک کردن‌ها، می‌افتد در بالا و پایین زدنها، می‌افتد در به چپ چپ، به راست راست گردها! می‌افتد در اینها، هی می‌رود بالا! از آن موقع تاریکی و خلوت می‌آید بیرون و این قدر هم ظریف و دقیق و با حساب و کتاب می‌آید بیرون، که عقل جن هم نمی‌رسد! چنان با ظرافت و لطافت که هی کم کم .....! خب من همان هستم من که فرقی نکردم من که او هستم من الآن نمازم این است و لاالضّالین را بهتر می‌گویم اوّل وقت هم نماز می‌خوانم روزه من این است. ای داد بیداد! هر کدام از این نمازها تیری است از تیرهای شیطان که می‌آید و می‌خورد به قلب و آن قلبی که به واسطه این ارتباطات و آن نفسی که به واسطه این روابط دارد باد می‌شود، آن به آن باد اضافه می‌کند، نمی‌گذارد که انسان به خود بیاید و بفهمد و موقعیت خویش را دریابد و بر این بادی که دارد می‌شود سوزن بزند، جلوی این سوزن زدنها را می‌گیرد، جلوی این بسته

شدنها را می‌گیرد، این نمازها، این روزه‌ها، این مجلس‌ها، این سخنرانی‌ها، این خطابه‌ها، تمام اینها دام‌های شیطان است! ا عجب! عبادت که باید مقرّب باشد چطور تبدیل به دام می‌شود؟ عبادت! کدام عبادت؟ عبادتی که در زیر سایه ولایت و مراقبه باشد، آن عبادت مقرِّب است. آن عبادت مجرِّد است. آن عبادت محرّر است و آن عبادت مخرِج است و آن عبادت مُحَلّل است. آن عبادت! عبادتی که انسان را از خود بیرون بیاورد، عبادتی که سوزن بزند بر آن باد شدنهایی که به واسطه تملّقِ تملّق گویان و این ارادتهای تئاترگونه و فیلم گونه خیمه شب بازان، اینها، انسان را از خود بیخود کند و از آن وضعیت خود بیرون بیاورد، خطر این‌جا است.

اگر انسان نمازش ترک بشود خیلی مهم نیست، می‌فهمد ای داد بیداد نمازم قضا شد، چه بر سرم آمده که من نمازم قضا شده، چه بر سرم آمده که این کار حرام از من سر زده؟! چه برمی‌آید .....! نماز می‌خواند، در اوّل وقت می‌خواند به خیال خود با حضور قلب می‌خواند، روزه می‌گیرد ولی دارد آن

خطر، آن سلول سرطانی دارد از باطن رشد می‌کند، سلول سرطانی وقتی که رشد می‌کند از آن اوّل که اعلام خطر نمی‌کند، بعضی از بیماریها هست سریع اعلام خطر می‌کنند، دفاع بدن فوراً آژیر را می‌کشد، به قول آقایان اطباء، آن اتورگلاسیونی که در مغز هست درست می‌گویم یا نه؟ آن می‌آید اعلان خطر می‌کند الآن آپاندیس شما عفونی شده، قلب شما الان در فشار و ضربان و فشار قلب قرار گرفته، می‌آید اعلام می‌کند، شما فوراً می‌روید [برای درمان،] ولی بعضی از بیماریها هست که این اعلان نمی‌کنند فرض کنید کرم خوردگی دندان، دندان شروع می‌کند به کرم خوردن، شما انگار نه انگار! متوجّه می‌شوید؟ نه. این شروع می‌کند از آن باطن می‌خورد می‌خورد، عاج را از بین می‌برد وقتی آخ شما درمی‌آید که عصب را از کار انداخته، ای داد بیداد، این‌جا دفاع بدن نسبت به این ضعیف است، اگر از همان اول کرم خوردگی به محض این‌که یک سر سوزن تغییر حالت در مینا پیدا می‌شد شما صدایتان درمی‌آمد خب کار به خراب شدن عصب و اینها نمی‌رسید که بیایند عصب را بکشند عصب را هم وقتی بکشند،

دفاع دندان از بین می‌رود و تق دندان دو نصف می‌شود.

[امّا] سلول سرطانی! این سلول سرطانی از اوّل که نمی‌آید و خلاصه صدای ناموزون خود را در بدن اعلان کند که شما بفهمید و بلند شوید بروید دنبال چکاب و فلان و این حرفها، نه! این شروع می‌کند به رشد کردن، رشد کردن، یک مرتبه وقتی که دست می‌اندازد، کبد را می‌گیرد، طحال را می‌گیرد جهاز هاضمه را می‌گیرد که دیگر کار از کار گذشته، کبد را باید برداشت، تمام شد. وارد خون شده و رفته به سایر جاها هم دست انداخته، چکار باید کرد؟ می‌گویند درجه چهار است. کاری دیگر نمی‌شود کرد. کاری دیگر نمی‌شود کرد. یواش یواش آهسته آهسته این شروع می‌کند به رشد، شروع می‌کند به تولید مثل و به واسطه این، سلولّهای صحیح را از بین می‌برد و خودش را جایگزین می‌کند و می‌گوید جای من است، این جا جای من است. وقتی آخ انسان بلند می‌شود که به عصب دست انداخته و کار از کار گذشته است.

این حالتی که در انسان هست، این حالت حالت خطر است، این نماز نمازی است که نمی‌گذارد آن آژیر به صدا دربیاید. این مجالس مجالسی است که نمی‌گذارد آن آژیر خطر به صدا دربیاید، این بیا و بروها به اسم خدا و اسلام و تبلیغ دین و دستگیری از خلق، این‌ها موانعی است که نمی‌گذارد آن‌چه را که دارد الآن دست اندازی می‌کند بر روح و روان، آن متوجّه بشود، تمام اینها به خاطر این مسئله است.

امام سجّاد علیه السّلام می‌فرمایند خدایا به همان اندازه که تو مرا در میان مردم بالا می‌بری و من احساس می‌کنم که در میان افراد دارم یک وجهه‌ای پیدا می‌کنم، توجّه افراد دارد به من جلب می‌شود، به همان اندازه آژیر را در من به صدا دربیاور، به همان اندزه مرا متوجّه خود کن. تو همانی بابا! اگر خدا نمی‌خواست دو نفر این‌جا در صحبت تو شب سه شنبه نمی‌آمدند، کجای کار هستی؟ چه خبرت است؟ چه خبر است؟!

رفقای ما می‌دانند که در زمان سابق، ما در زمان مرحوم آقا ما چه بیا و برویی داشتیم، اطّلاع دارند، دیگر توضیح اینها ملال آور است، کار به جایی رسید

که افراد من را در خیابان می‌دیدند، سلام نمی‌کردند! سرشان را هم آن طرف می‌کردند! کو؟ رفت، تمام شد، تمام شد. مال کی بود؟ مال خودم بود؟ پس چرا نتوانستم نگهش دارم؟ اگر این احترام‌ها مال خود بنده بود خب آن را نگاه می‌داشتم، البته خب بعد پشیمان شدیم از هرچه بود و نبود و هر مسئله‌ای که ....! و آن موقع متوجّه شدیم که آن نصیحت‌هایی که آن بزرگ به ما می‌کرد از چه جایگاه برخوردار بود؟ و کجاها را می‌دید و کجاها را می‌دید ایشان؟ می‌گفت نگاه نکن به اینها، برو به فکر خودت باش و اینها همه سیاهی لشگر هستند! باور نمی‌کردیم، باور نمی‌کردیم. کو؟ کجا رفت؟ آن احترامها کجا رفت؟ آن فدایت شوم‌ها کجا رفت؟ آن قربانت بگردم ها کجا رفت؟ آن بعد از آقا جناب فلانی! کجا رفت؟ این حرفها کجا رفت؟ همه کشک بود، کشک بود، بادکنک! بادکنک باز یکخورده جان دارد، این پف دریا را دیدید؟ وقتی که شیر را باز می‌کنید روی آب پف می‌کند دیگر، این از بادکنک هم بدتر است یک فوت کنی ...! به یک فوت هم نمی‌ارزد. همه

حباب بود، حباب حباب حباب الآن هم حباب است ها الآن هم حباب است، به جان شریف بنده و سرکار، سرکار فیض آثار، همه دنیا حباب است، همه دنیا خیال است، همه دنیا اعتبار است، همین.

ما این مطلب را لمس و مسّ و شهود و وجدان کردیم. شهود کردیم و چقدر برای ما آموزنده بود، چقدر برای ما مفید بود و چقدر برای ما تأثیرگذار بود، تأثیرگذار. ما فهمیدیم این کلام امام سجّاد را، درک کردیم، الآن این کلام امام سجّاد واقعاً به جان من می‌نشیند، می‌فهمم، می‌فهمم، این عبارت امام سجاد را می‌فهمم که خدایا به هر اندازه که در میان مردم به من شهرت، رفعت، عزّت، آبرو می‌بخشی به همان اندازه در درون خود مرا خوار بگردان، خوار بگردان. پایین بیاور، به خود نگیرم، اینها را به خود نگیرم نه این‌که همراه با آن قافله و همراه با آن نردبان و همراه با آن موقعیت، خودم هم یادم برود که چه هستم و وضعیت خودم را فراموش کنم. خدا دیگر انسان را نگه دارد. انسان واقعاً باید به خدا پناه ببرد و از او باید استمداد کند.

در این فقره حضرت سجّاد می‌فرماید: من آن‌چه

را که باعث ناراحتی تو است بجا می‌آورم در عین حال هم جرأت دارم، جرأت دارم بر این‌که از تو سؤال بکنم، درخواست بکنم. در شبهای گذشته اگر نظر رفقا باشد عرض شد که کراهتی که در این‌جا هست، این کراهت به خود ذات خدا برنمی‌گردد، یعنی ذات ربوبی کراهت ندارد نسبت به آن فعل خارج و آن عمل خارجی که در این‌جا اتفّاق می‌افتد، چون کراهت ذات نسبت به فعل که آن فعل خارج از ذات نیست به معنای ترتّب نقصان بر آن آثار ذات و بر آن حقیقت ذات که وجود بحت و بسیط است نقصان مترتب بشود یا امر غیر راجحی که مستوی الطرفین است و مساوی الجهتین هست در آن‌جا تحقّق پیدا کند و هر دوی اینها که از ذات ربوبی ممتنع است. چطور ممکن است ذات ربوبی، حقایق وجودّیه در ذات او دچار منقصت بشوند و از آن حقیقت وجودیه پایین بیافتند و نقصانی بر آنها عارض بشود؟ این‌که محال است. یا این‌که از نقطه نظر تحقّق خارجی که به واسطه هدف غایی، آن فعل انجام می‌گیرد آن حقیقت وجودّیه، ظهور بلا ترجیح

داشته باشد، این هم محال است. هر دوی اینها محال است پس آن‌چه که در عالم اتفّاق می‌افتد آن عبارت است از خیر محض و از مصلحت محضه و از واقعیت محضه، البتّه راجع به این قضیه خب ادامه نمی‌دهیم و برمی‌گردیم به آن قسم خلقی مسأله نه ربّی مسأله.

اما از نقطه نظر خلقی، این کراهت به خود ما برمی‌گردد. این‌که می‌گوییم فلان عمل مورد رضای خدا نیست یعنی این عمل موجب منقصت در خود ما خواهد شد، آن کمالی که بر وجود ما مترتّب است، برای آن کمال، مانع و سدّ ایجاد خواهد شد به معنای این است نه به معنای این‌که خدا راضی نیست، اگر راضی نیست پس چرا خلق می‌کند؟ چرا اجازه می‌دهد؟ چرا اراده او تعلّق می‌گیرد؟ چرا جلویش را نمی‌گیرد؟ خدا راضی نیست دیگر، مثل این‌که من از یک مایعی هست، این مایع، مایع بدمزه و تلخ و غیر مفید، در عین این‌که من نسبت به این اشمئزاز و تنفّر دارم بلند شوم هی بخورم، خب می‌توانم نخورم، کسی اجبار نکرده، کسی که نسبت به انجام فعلی تنفّر دارد خب طبعاً مرتکب نمی‌شود. آن وقت می‌گوییم

این عمل مورد عدم رضای پرودگار است، مورد کراهت پروردگار است در عین حال هم خدا اجازه می‌دهد که انجام بشود، خب این کجایش حکیم است؟ کجای این فعل از یک حکیم آن هم حکیم علی الاطلاق که فعل او عین حکمت و حکمت، عین فعل او است و ذاتی او است و منتزع از او است نه این‌که فعل او منطبق بر حکمت است سر می‌زند؟ یک همچنین چیزی سر نمی‌زند.

این به خود ما برمی‌گردد یعنی آن فعلی که مورد رضای خدا نیست آن فعل ضررش متوجّه او نخواهد شد ضررش متوجه خود ما خواهد شد. وقتی که ما از یک عمل حرام اجتناب می‌کنیم ما باید به خدا افتخار کنیم و پز بدهیم که خدایا این عمل حرام را به خاطر تو انجام ندادم یا او باید به ما افتخار کند که تو را موفّق کردم که یک همچنین ضرری متوجّه تو نشود و نگذارم که این به تو برسد؟ مثل این‌که ما جاهایمان را اشتباه کردیم؟! وقتی که یک عمل واجب را انجام می‌دهیم ما باید بر سر خدا منّت بگذاریم که این عمل را انجام دادیم، بلند شدیم نماز

خواندیم حالا دو قرت و نیم تو هم باقی است! نمازت را هم خواندیم دیگر، روزه تو را هم گرفتیم، یک ماه رمضان را روزه گرفتیم الحمدلله! یا این‌که او باید بر ما منّت بگذارد که به واسطه انجام این عمل واجب به یک نقطه از نقاط کمالیه مترتبّه بر این تکلیف، شما به آن نقطه رسیدید و آن را حیازت کردید؟ قضیه به ما برمی‌گردد نه [این‌که] قضّیه به او برگردد.

اگر یک نفر در این عالم موحّد نباشد، خدا پیغمبر را خلق نمی‌کرد، اوّل خلق عالم، اوّل ظهور عالم هستی، اوّل تجلّی عالم که تجلّی اعظم، (در شب ۲۷ رجب در دعای شریف مگر نمی‌خوانید) **اللَهم إنی أسئلك بالت جلی الأعظم فی هذا الیل المعظّم** خدایا من تو را به تجلّی اعظم تو می‌خوانم یعنی بالاترین تجلّی که ذات، آن تجلّی را از خود بروز داده است و بالاتر از او نیست! این عجیب است.

اهل فلسفه و فضلا روی این قسمت باید خیلی توجّه کنند که بالاترین تجلّی ذات به معنای عدم تصّور تجلّی اعلا است از مرتبه ذات، یعنی چه؟ یعنی خدا آن زوری که زده پیغمبر را درست کرده،

این عبارت لری‌اش، این عبارت ساده، تجلّی اعظم یعنی خدا آمده است و بالاترین اثری را که می‌توانست از خود بروز بدهد بروز داد، دیگر چیزی نماند. حالا ببینید چه خبر است؟ آن ذاتی که می‌گوییم ذات لایتناهی است، آن وجودی که می‌گوییم وجود او اطلاقی است و حدّ ندارد، آن قدرتی که قدرت لایتناهی است، آن قدرت آمده وجود مبارک و مقدّس و نفس مطهّر رسول اللَه را ایجاد کرده! آن وقت می‌گویند پیغمبر اطّلاع بر غیب ندارد! اصلًا آدم نمی‌داند بر احوال این قوم بگرید یا بخندد؟ بخندد یا بگرید؟

اگر خداوند این تجلّی را نداشت، این خلق را نداشت، این خصوصیات را نداشت از خدا چیزی کم می‌شد؟ به اندازه سر سوزنی کم نمی‌شد. چرا؟ عرض کردم خدمتتان، آن دستی را که مثال زدم برای اینجا است. چون هرچه انجام داده در ذات خودش است، خارج از ذاتش که چیزی انجام نداده که بخواهد چیزی بر او اضافه بشود. پس هر اثری که از ذات خدا بروز پیدا می‌کند و هر تجلّی که از ذات

خدا متجلّی می‌شود آن عبارت است از خود گردونه ذات، از خود آن محوریت ذات، و از دائره ذات خارج نیست، از دائره ذات خارج نیست، پس خدا چه خلائق را خلق می‌کرد چه خلائق را خلق نمی‌کرد به اندازه سر سوزنی نه بر او اضافه می‌شد نه از او کم می‌شد، هیچ! چون هرچه هست در وجود او است.

الآن من می‌توانم دست خود را به حرکات مختلف دربیاورم، قدرتش را دارم یا نه؟ حالا یا درمی‌آورم یا درنمی‌آورم دیگر، طوری نیست. یا دستم را به این کیفیت مشت می‌کنم یا باز می‌کنم یا حرکات مختلف، من که این قدرت را دارم حالا استفاده نمی‌کنم این مگر ضرری پیش می‌آید؟ چه ضرری؟ حالا یک وقتی می‌بینی قدرتش را ندارم، خب بله! این احساس ضعف است این احساس منقصت است، این احساس عدم است ولی وقتی که من قدرت را دارم حالا نمی‌خواهم این قدرت را اعمال کنم، این خب مربوط به خودم است مربوط به اراده خودم است. می‌توانم و نمی‌کنم، به اراده من برمی‌گردد به مشیت من برمی‌گردد، به خواست من

برمی‌گردد نه کسی به من تحمیل می‌کند و نه کسی مرا باز می‌دارد هیچ کدام. هرچه هست در خود من است.

پس این‌که ذات خدا از انجام این فعل کراهت دارد و ناراحت است و بدش می‌آید این به چه کسی برمی‌گردد؟ این برمی‌گردد به خود انسان یعنی خود انسان به واسطه این عمل، این بی نصیب می‌ماند، نصیبش از بین می‌رود، به واسطه این عملی که در این‌جا انجام داده.

لذا شما می‌بینید در آیات قرآن انبیاء الهی هنگامی که تبلیغ می‌کنند، آیات قرآن چگونه از آنها حکایت می‌کند؟ وقتی که پیغمبران می‌فرمایند قُلْ ما أَسْئَلُكمْ عَلَيهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شاءَ أَنْ يتَّخِذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلًا الفرقان، ۵۷ ما از شما اجر نمی‌خواهیم، اجر ما عبارت است از آن راهی را که شما بپیمایید و به مقصد برسید، این اجر ما است. چرا انبیاء یک همچنین حالی دارند؟ چون انبیاء موحّد هستند، انبیاء می‌دانند که در این وسط خودشان کاره‌ای نیستند. درک کردند این مسئله را، شهود کردند این مسئله را، شهود کردند انبیاء که وقتی که اینها به واسطه توفیق

ربوبی رسیدند به این مقام، تبلیغی هم که می‌کنند به پای او باید بنویسند نه به پای خودشان. لذا تا به حال شده انبیاء بیایند بگویند که ما که تا به حال برای شما تبلیغ کردیم ....؟

من در یکی از جلسات عنوان مطرح کردم این مسئله را، خب مرحوم آقا در سنه ٤٢ خورشیدی و امثال ذلک جزو افرادی بودند که با مرحوم آیت اللَه خمینی در این مسئله انقلاب تشریک مساعی و اینها داشتند به اضافه گروهی مثل مرحوم مطهری و مرحوم آیت اللَه سیّد صدرالدین حائری شیرازی و مرحوم آیت الله دستغیب خدا رحمت کند بسیار مرد بزرگی بود مرحوم دستغیب، بسیار بسیار مرد بزرگی بود چقدر آدم بی هوایی بود من از بی هوایی ایشان واقعاً خیلی در شگفتم و خیلی مبتهج، گاه‌گاهی که صدای ایشان را گوش می‌دهم صبحت‌هایی که کردند منبرهایی که رفتند اصلًا خیلی برای من جاذب است خیلی هم ایشان ساده حرف می‌زد، ساده، خیلی خودمانی، خیلی صاف، خیلی، آن صفای ایشان واقعاً در بین صحبت‌ها کاملًا نمودار است، خدا رحمتشان کند مرحوم آقای انصاری رضوان اللَه علیه در یکی

از سفرهایی که ایشان رفته بودند به همدان از شیراز، ایشان در یک اتاق دیگری که بودند، رو می‌کنند به بعضی از شاگردانشان که بعضی از آنها الآن هنوز هستند و می‌فرمایند که آقا سیدّ عبدالحسین را شهید می‌کنند و به شهادت از دنیا می‌روند و همین طور هم شد دیگر، توسّط این گروه‌های منحرف، ایشان به شهادت رسیدند، بسیار مرد بزرگ، واقعاً بسیار مرد با اخلاصی بود.

در آن زمان مرحوم آقا اوّلین مطلبی را که مطرح می‌کردند خدمت رفقا عرض کردم چه بود؟ اوّلین حرف و شرط و نکته‌ای که بر اساس آن نکته، همه فعالیت‌ها باید شکل بگیرد و [آن] به عنوان عمود خیمه و سنگ زیرین آسیا [است] که سنگهای بعد می‌آید در روی آن حرکت می‌کند، آن عبارت از این است که باید در نیت خود این مسئله را کاملًا ثبت کنید، در قلب خودمان باید این نکته را ثبت کنیم که اگر ما آمدیم و این کار را انجام دادیم و سالیان سال طول کشید و زحمت‌ها متحمّل شدیم و شکنجه‌ها متحمّل شدیم، زندانها رفتیم بالاخره وارد شدن در

این وادی‌ها این مسائل را هم دارد دیگر، این مطالب را هم دارد و بعد خب این قضیه به نتیجه رسید، اگر به ما گفتند بسیار خب تا به حال این مسائل شما همه مضبوط، همه درست و همه کار بر اساس صحّت از الآن دیگر کاری با شما نداریم تشریف ببرید در منزلتان، در ما کوچکترین خلجان و تصوّر و ابراز ناراحتی [نباید] وجود داشته باشد. این را باید محور برای همه فعالیتها و تصرفّات و کارهای خودمان باید قرار بدهیم، با این مبنا آن وقت افراد را به طرف خودشان می‌آورند، با این شرط و انصافاً که چه افرادی بودند.

انصافاً آن افرادی که در همان حلقه اول و در آن هسته مرکزی، مثل امثال مرحوم مطهّری که چقدر این مرد با اخلاصی بود، چقدر آدم صادقی بود وچقدر آدم با خدایی بود، برای خدا کار می‌کرد البتّه ما نمی‌گوییم افراد اشتباه ندارند، نه، انسان جایز الخطا است و اشتباه می‌کند و معصوم هم نیست ولی صحبت در آن نیتّی است که بر اساس آن نیت این کارها دارد شکل می‌گیرد، آن مرکزیت و آن نیت باید مورد نظر باشد. اگر این باشد خب درست است و

اگر این نباشد چی؟ چه چیز پیدا می‌شود؟ چه توقّعی پیدا می‌شود؟ چه مسائلی پیدا می‌شود؟ و تبعات آن چه خواهد بود؟ تبعاتش چه خواهد بود؟!

لذا همین مسئله را شما ببینید، ببینید این کسی که این را مطرح می‌کند این معلوم می‌شود این قرآن را فهمیده است، این است که به رمز بعثت انبیاء پی برده، این آدم. امّا آن کسی که آن کسی که آن کسی که ....! آن کسی که در او چیز دیگری می‌گذرد و تصوّرات و توقّعات دیگری دارد اگر به آن توقّعات نرسید دیگر کاه دود راه می‌اندازد! پس معلوم است او در مسیر تبلیغ نیست، آن در این مسیر جایی ندارد، در این تفکر راهی ندارد در این مبنا پایگاه و جایگاهی ندارد. این از اوّل به حساب آمده دیگر، می‌گوید حق و حساب! حساب، حساب است کاکا برادر، حساب داریم آقا، دنیا دار معامله است جای داد و ستد است، بده بستون است، ما تا این‌جا آمدیم حق حساب را رد کن بیاید. نمی‌دهی؟ حالا پس بشنو فعلًا امروز یکی! دادی یا نه؟ فردا دوتا! هر روز ....! این با راه انبیاء دوتا است، دوتا است.

لذا در آیات قرآن داریم می‌آیند انبیاء می‌گویند اجری که شما می‌خواهید به ما بدهید بابا نمی‌خواهد شما بیایی به من پول بدهی، شما نمی‌خواهد بیایی این‌جا برای من خادم بشوی و آب و جارو و اینها بکنی برو خانه خودت را نظافت کن، تمیز کن، شما نمی‌خواهد بیایی در اینجا ....! اجر من این است که راه به سوی خدا برایت باز بشود، راه به آن طرف برای تو [باز شود] همین که راه برای تو باز شد این اجر من است یعنی من رسیدم. تو این دستور العمل را بگیر و برو و به او عمل کن و تا آخر عمر هم مرا نبین، نبین! آن وقت برای من فرقی نمی‌کند، اصلاً نبین. برو به این برنامه عمل کن برو عمل کن هان! تو برو به این برنامه عمل کن لازم نیست دیگر در جلسات بیای، می‌خواهی بیا می‌خواهی نیا، برو عمل کن برو اصلًا آن طرف دنیا دیگر تا آخر هم ما را نبین، با آمدن کار درست نمی‌شود با عمل کردن درست می‌شود.

انبیاء این را می‌گفتند که اجر ما این است که احساس کنیم یک نفر هدایت پیدا کرده گرچه ما را هم اصلًا نبیند. در هیئت ما شرکت نکند سینه نزند،

همین طور سینه سینه بزند! شرکت بکنند سینه زدن خیلی چیز می‌شود تق توق خلاصه شترق! خیلی اهمیت جلسه بالا می‌رود! مخصوصاً که تق! محکم هم بزنند ولی اگر نه! یکی بگوید مگر شما نمی‌گویید ما مبلّغ هستیم؟ خیلی خب آن‌که مربوط به من است بگو می‌روم پی کارم دیگر نگاهت هم نمی‌کنم! ا پس چرا این همه بروم زحمت بکشم؟ این همه بروم کتاب مطالعه کنم، بلند شوم بروم چشمم را به کار بیاندازم، عمرم را فلان! همین طوری تو بگیری بروی؟ نخیر! باید تشریف بیاوری این‌جا، باید بلند شوی بیای این‌جا در مجلس صبحانه بخوری، سرت را هم بیاوری بالا به همه نشان بدهی که من آمدم، موقع سینه‌زنی که می‌شود تق توق بزنی، موقع شعرهای اعیاد که می‌شود قشنگ داد بزنی که ابهّت مجلس و جلال مجلس برود بالا! این درست و حسابی است و الا ما بلند شویم بیایم یک چیزی بگوییم که دستور اسلام و دستور اخلاق و بگیری و بروی پی کارت، این‌که چیزی نشد! پس ما این‌جا همین جوری ستون هستیم برای شما؟ نه آقا! این

حرفها نیست. باید بیایید در مجلس کارت بزنید که بفهمیم حضور پیدا کردید، کی آمده، کی نیامده، اگر نیامد دنبالش بفرستیم برای چی نیامدی؟ کلاس تشکیل شده، جلسه تشکیل شده، هیئت تشکیل شده ما شما را ندیدیم خب ندیدی که ندیدی، مسئله‌ای بوده خب شنیدیم و بعد هم می‌خواهیم برویم به آن عمل کنیم. می‌گوید نخیر! آقا باید بیای کارت بزنی، کارت بزنی، حضورت را در این‌جا اعلان بکنی! بله سیاهی لشگر درست کنی.

انبیاء این نیستند. انبیاء می‌گویند اجر ما فقط چیست؟ اجر ما این است که شما هدایت پیدا کنید، اصلًا ما را هم دیگر نبین، یک روز بیا، مالک بن نویره چی بود آقا؟ یک روز آمد پیش پیغمبر. افرادی بودند که از قبیله می‌آمدند، فقط یک بار پیغمبر را می‌دیدند و می‌رفتند، پیغمبر نمی‌گفت آقا بلند شو بیا مدینه هر روز پشت سر من در صف بایست. می‌آمد دستور را می‌گرفت مطلب به دستش می‌آمد، برو عمل کن تمام شد چرا؟ چون پیغمبر اجر نمی‌خواهد. پیغمبر خوشحال، که این آمد و دستور را به او داد و وظیفه‌اش را برای او بیان کرد و این هم رفت،

خوشحال است، تمام شد، نسبت به این، انجام دادم. نسبت به این، وظیفه را انجام دادم.

تمام شد. دیدید یکدفعه پیغمبر بگوید بلند شو پشت سر من در صف بایست؟ صف را دراز کنید، صف جماعت را. دیدید؟ بله افرادی که در مدینه هستند باید شرکت کنند ولی افرادی که این طرف و آن طرف و بادیه و صحرا و شهر و ... هستند برای چه بلند شوند بیایند مدینه؟ بلند شوند از این شهر به آن شهر بروند؟ برای چه؟ هر وقت نیاز داشتند بلند شوند بیایند امام را ببینند پیغمبر را ببینند آن شخصی که بایستی آنها را هدایت کند بیایند او را زیارت کنند و ببینند ولی اگر نه! خب دارد می‌رود کار خودش را می‌کند، دارد به دستورات عمل می‌کند، دیگر دیدن جمال مبارک این وسط چیست؟ این چه جایگاهی دارد؟

لذا ما می‌بینیم هدف انبیاء این بود، ناراحتی ایشان از این بود که چرا مطالبشان روی زمین است. ناراحتی ایشان از این نبود که چرا افراد به دنبال ایشان نمی‌آیند؟ دو حرف است ها! که چرا حرفهای ایشان

روی زمین مانده؟ چرا به حرفها ترتیب اثر داده نمی‌شود؟! خیلی مطالب دقیق است ها، دقیق. مقصود انبیاءاین است چون انبیاء فقط خود را ظهور حق می‌بینند و ظهور که در ذات خود استقلال ندارد پس چه اجری را بیاید طلب کند؟ چه اجری را؟ چه اجری را بیاید طلب کند؟

حالا این مطلب را داشته باشیم، می‌آییم سراغ این، این‌که رسول خدا برخلاف سایر انبیاء فرمود: قُلْ لا أَسْئَلُكمْ عَلَيهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى پس این‌جا چیست؟ ای رسول من بگو که من در ازای رسالت و تبلیغ شریعت از شما اجر نمی‌خواهم مگر دوستی و محبّت و مودّت به اهل بیتم. انبیاء می‌گفتند که فقط هدایت شما، راه شما، سلوک شما، فتح باب شما به سمت آن مبدأ اعلی اجر ما است پیغمبر می‌فرمایند: مودّت با اهل بیت من، اجر من است. این وسط چه قضیه‌ای است که در این‌جا می‌بینیم رسول خدا نحوه گفتارش و نحوه بیانش در این‌جا متفاوت است؟ ان‌شاءاللَه دیگر یازده و ده دقیقه است بس است تمام کن دیگر، روزگار حال نزار ما را دارید می‌بینید یک قدری سینه‌ام چیز است تتمّه‌ی

مطالب برای فردا شب.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد